



ISSN: 2980-9614

*Rational Explorations*  
Vol. 2, No.2, Autumn2023



---

## **Sartre and the Falsification of Meaning: Ontology of being for itself and its Relationship with Concrete Ethics**

Zeynab ArabMistani<sup>1</sup>, Seyed Sadegh Zamani<sup>2</sup>, seyed rahmatolla mosavimoghadam<sup>3</sup>

<sup>1</sup>. PhD student in Philosophy of Art, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran.

<sup>2</sup>. Assistant Professor, Department of Philosophy of Art, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj

<sup>3</sup>. Associate Professor, Department of Education, Ilam University of Medical Sciences

---

### **Article Info**

### **ABSTRACT**

**Article type:**  
**Research Article**

**Received:**

**27/7/2023**

**Accepted:**

**19/9/2023**

*Man is the only creature that needs meaning. He needs meaning as symbolic food as much as he needs food to survive. It is in this context that the meaning of life - one of the most important philosophical, psychological and religious issues - has been investigated from different perspectives and it has been discussed in different areas. In general, there are two views about meaning among thinkers and philosophers. Philosophers who consider meaning as an objective, external and "revealed" thing and philosophers who consider it as an internal, subjective and "unknown" thing that arose from within the human being which is subjective and its source is the will, choices and commitments of the human being. Sartre, too is among the thinkers who consider meaning as an internal and falsifiable matter. In this research, we try to answer the most important problem of today's human beings' lives through the falsification of meaning by examining the relationship between the ontology of being for itself and concrete ethics in Sartre's philosophy. According to Sartre, a person does not have a predetermined and fixed nature; his nature is constantly being constructed by his choices. Man, as a living being, relying on his freedom, can create moral values approved by himself and his society, and by creating a sense of commitment, he can forge a meaning for life.*

**Keywords:** Sartre, Falsification of Meaning, Ontology, Being for itself, Ethics

---

**\*Corresponding Author: Seyed Sadegh Zamani**

**Address:** Assistant Professor, Department of Philosophy of Art, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj

**E-mail:** zamani@iausdj.ac.ir

---



ISSN: 2980-9614

فصلنامه علمی

کاوش‌های عقلی



سارتر و جعل معنا:

هستی‌شناسی وجودِ لِنفسه و نسبت آن با اخلاق انضمامی

زینب عرب میستانی<sup>۱</sup>، سید صادق زمانی\*<sup>۲</sup>، سید رحمت اله موسوی مقدم<sup>۳</sup>

۱- دانشجوی دکتری فلسفه هنر، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

۲- استادیار گروه آموزشی فلسفه هنر، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

۳- دانشیار گروه معارف اسلامی دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی، ایلام، ایران

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	انسان تنها موجود نیازمند به معنا می باشد او به همان میزان که برای زنده ماندن به غذا احتیاج دارد به معنا نیز همچون خوراک نمادین نیازمند است. در این بستر است که معنای زندگی یکی از مهم‌ترین موضوعات فلسفی، روان‌شناختی و دینی ، از چشم‌اندازهای گوناگون مورد بررسی قرار گرفته و در حوزه‌های مختلف از آن سخن به میان آمده است. به طور کلی دو دیدگاه در باب معنا در میان متفکرین و فلاسفه وجود دارد. فیلسوفانی که معنا را امری عینی، بیرونی و "مکشوف" می‌دانند و فیلسوفانی که آن را امری درونی، انفسی و "مجهول" تلقی می‌کنند که از درون انسان برخاسته و وابسته به شخص (Subjective) بوده و سرچشمه‌ی آن اراده و گزینش‌ها و تعهدات انسان است. سارتر نیز از جمله متفکرانی است که معنا را امری درونی و جعل کردنی می‌داند. ما در این پژوهش تلاش می‌کنیم تا با بررسی نسبت میان هستی‌شناسی وجود لِنفسه و اخلاق انضمامی در فلسفه سارتر به مهمترین مسئله زیستی بشر امروز به طریق جعل معنا پاسخ دهیم. به اعتقاد سارتر آدمی ماهیت از پیش تعیین شده و ثابت ندارد؛ ماهیت او به واسطه‌ی انتخاب‌هایش همواره در حال ساخته شدن است. انسان به عنوان یک وجود لِنفسه با تکیه بر آزادی خود می‌تواند ارزش‌های اخلاقی مورد تایید خود و جامعه‌اش را بسازد و با ایجاد حس تعهد و التزام معنایی برای زندگی جعل کند.
دریافت: ۱۴۰۲/۵/۵ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۲۸	کلیدواژه: سارتر جعل معنا هستی‌شناسی وجود لِنفسه اخلاق

۱- مقدمه

برای آن دسته از اندیشمندانی که معنا را به هدفی در ساحت وجود انسان مربوط می‌دانند، کلیت زندگی انسان پوچ و بی‌معنا است و معتقد هستند که هیچ فاعل و عامل بیرونی نمی‌تواند معنا بخش باشد. از این‌رو، از منظر آن‌ها، انسان خود مسئول معنا بخشیدن به زندگی خود است و آن را در بردارنده‌ی هدفی خود بنیاد می‌دانند که سازنده و پردازنده‌اش خود انسان است. ژان پل سارتر از فیلسوفان اگزیستانسیالیست<sup>۱</sup> فرانسوی نیز که از حامیان و مدافعان چنین رهیافتی است، معتقد است تا «زمانی که انسان‌ها به خدا باور داشتند، می‌توانستند او را بنیاد اصول اخلاقی خویش بدانند. عالمی که مخلوق خدا و تحت ربوبیت خدا بود، برای انسان مأمنی مأنوس و صمیمی بود. انسان به قطع و یقین می‌دانست که به رغم وجود حداکثری شرور در عالم، بالمال، خیر بر آن غلبه خواهد یافت و جنود شر فرو خواهد ریخت. اما اکنون با غیاب خدا، اوضاع امور به هم ریخته است. عالم ذیل ربوبیت یک موجود معنوی نیست، بلکه به عکس، ذیل سلطه‌ی نیروهای گزاف و کور است؛ از این روی هیچ اصول اخلاقی<sup>۲</sup> یا غیر اخلاقی نمی‌تواند در عالم بیرون از ما وجود داشته باشد. اصول و آرمان‌های ما باید از ذهن و ضمیر خود ما بیالند و جاری شوند. اصول ما آن چیزی است که خود، آن‌ها را آفریده‌ایم. ما در عالمی زیست نمی‌کنیم که از ارزش‌های ما دفاع کند. این عالم به این ارزش‌ها<sup>۳</sup> کاملاً بی‌تفاوت است.» (Stace, 1999: 451-452) از بیان فوق می‌توان به دو موضوع اساسی در دیدگاه اخلاقی سارتر رسید: انسان و آزادی انسان. از آنجایی که چیزی به عنوان قوانین اخلاق عینی<sup>۴</sup> یا برون ذهنی وجود ندارد، اخلاقیات و احکام اخلاق<sup>۵</sup> فقط مربوط به التزام<sup>۶</sup> و اختیار انسان است. از این‌رو او محتوای اخلاق را انضمامی می‌داند، نه تجربیدی. چرا که اخلاق تجربیدی<sup>۷</sup> بیشتر به بحث‌هایی مانند معنای خوب و بد، معنای باید و نباید، نحوه‌ی فهم خوب و بد، نحوه‌ی شناخت باید و نباید و معرفت‌شناسی احکام اخلاقی می‌پردازد. این یک شاخه از فلسفه‌ی اخلاق<sup>۸</sup> است که جنبه‌ی انتزاعی دارد و اصطلاحاً به آن فرااخلاق<sup>۹</sup> هم می‌گویند. فرااخلاق درباره‌ی سرشت و ماهیت داوری‌های اخلاقی بحث می‌کند. لذا برخلاف

اخلاق تجریدی که قواعد و اصول را به انسان نشان می‌دهد، اخلاق انضمامی<sup>۱۱</sup> مدعی است که گزاره‌های اخلاقی فراتر از دامنه‌ی ادراک بشری است و فقط مربوط به عمل انسان است. «اخلاق انضمامی نوعی اخلاق عملی<sup>۱۱</sup> است. اخلاق عملی کوشش می‌کند تا اخلاق را در کارهای روزمره و واقعی زندگی انسان‌ها وارد کند. در واقع به جای اینکه فیلسوف اخلاق تعیین کند چه چیزی در کلی‌ترین حالت درست یا نادرست است، سعی می‌کند مشخص کند چه چیزی در موارد خاص درست یا نادرست است.» (هولمز، ۱۳۸۵: ۴۱-۴۲) از این رو سارتر رای به اخلاق انضمامی می‌دهد. او معتقد است که فرد با تکیه بر این نوع اخلاق قادر است بر جهان پوچ و تهی از ارزش فائق آید.

از آنجایی که بحث درباره‌ی معنای زندگی در فلسفه‌ی سارتر با هستی‌شناسی<sup>۱۲</sup> او مرتبط است، از این رو بررسی ساختار هستی‌شناسی سارتر امری ضروری به نظر می‌رسد. مهمترین کتاب فلسفی سارتر که عقاید فلسفی خود را در آن بیان کرده است، کتاب "هستی و نیستی" است. او در این کتاب به طور گسترده از ارتباط هستی‌شناسی و معنا سخن گفته است و تحلیلی از وجود انسان ارائه می‌کند و به طبقه‌بندی وجود می‌پردازد. سارتر در اینجا بین سه نوع وجود تمایز قائل می‌شود. این سه وجود عبارتند از؛ "وجود فی‌نفسه"<sup>۱۳</sup> (وجود در خود) یا ابژه‌ی آگاهی یا متعلق شناخت و "وجود لِنفسه"<sup>۱۴</sup> (وجود برای خود) یا فاعل شناسا یا خودآگاهی و "وجود لغيره"<sup>۱۵</sup> (وجود برای دیگری). بحث درباره‌ی جعل معنا در فلسفه‌ی سارتر عمیقاً با مفهوم "وجود لِنفسه" مرتبط است. از این رو هدف این پژوهش بر این است تا نخست به تبیین ویژگی‌های هستی‌شناسی وجود لِنفسه در فلسفه سارتر بپردازد، و سپس نسبت آن را با اخلاق انضمامی مورد بررسی قرار دهد تا از طریق راهی برای جعل معنا و متعاقب آن زیست معنادار بیابد.

## ۲- وجود لِنفسه: واقع‌بودگی<sup>۱۵</sup> و نسبت آن آزادی

مفهوم "فی‌نفسه" یکی از دو مفهوم کلیدی کتاب هستی و نیستی است. مفهوم کلیدی دیگر، "لِنفسه" مربوط به آگاهی است و تعجیبی نیست که بخش اعظم این کتاب اختصاص به این مفهوم دارد، «زیرا اگر هستی فی‌نفسه تار و ناشفاف، پر و تنومند و دارای هویتی یگانه باشد، چیز کمی درباره‌ی آن می‌توان گفت. بعلاوه، سارتر به عنوان یک اگزستانسیالیست اولاً و

بالذات تعلق خاطر به انسان، یا چنان‌که خودش می‌گوید، "واقعیت انسانی"<sup>۱۷</sup> دارد. او بر آزادی آدمی، که برای فلسفه‌ی او بنیادی است تاکید می‌ورزد و نظریه‌اش در باب آزادی هم مبتنی بر تحلیلش از لِنفسه است. (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۴۱۷-۴۱۸)

"وجود لِنفسه" در فلسفه‌ی سارتر در مقابل وجود فی‌نفسه قرار دارد و همان انسان، واقعیت بشری، و در کل "آگاهی"<sup>۱۸</sup> است. به بیان دیگر، لِنفسه همان آگاهی است. تقابل "لِنفسه" و "فی‌نفسه" در این است هستی فی‌نفسه پر، تنومند و تار و ناشفاف و بدون آگاهی است و مختار نیست، «هستی هست، هستی در خودش است. هستی همان هست که هست.» (سارتر، ۱۳۹۴: ۱۶) برعکس، لِنفسه دارای هیچ محتوایی نیست. «لِنفسه چون جدا شده از هستی است، ممکن نیست تعیین یابد. آن از تعیین هستی فی‌نفسه می‌گریزد و بالذات مختار است.» (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۴۲۰) به نظر سارتر، اختیار، وصف طبیعت یا ماهیت انسان<sup>۱۹</sup> نیست، بلکه متعلق به ساختارِ هستیِ آگاه است. بنابراین محال است که آنچه را اختیار می‌نامیم از هستی "واقعیت آدمی" جدا کرد (Sartre, 1976: 61). در واقع آدمی بر خلاف چیزهای دیگر اول وجود دارد و بعد ماهیت<sup>۲۰</sup> خود را می‌سازد.

انسان از نظر سارتر، آزاد است و حق انتخاب دارد. اگر واقع‌بینانه بنگریم، خواهیم دید که سارتر دغدغه‌ی آزادی دارد و هیچ مسئله‌ای برای او با اهمیت‌تر از آن نیست. از جایی که لِنفسه یا وجود - برای - خود - هستی آگاه است و می‌داند که عمرش کوتاه و محدود است و امکانات فراوانی پیش‌رو دارد؛ بنابراین می‌باید دست به انتخاب بزند و هر آنچه برای او مهم و سودمند است را انتخاب کند. سارتر، به اندازه‌ای به مفهوم آزادی اهمیت می‌دهد که اساس فلسفه خود، بحث متافیزیکی تقدم وجود بر ماهیت را بر این پایه استوار می‌کند «زیرا در جهان تجربه، تنها انسان را آزاد و مختار می‌یابیم، وگرنه تمام موجودات دیگر "مجبور" هستند و سرنوشت‌شان از پیش تعیین و مشخص گردیده است، مثلاً دانه در شرایط کاملاً اجباری بدل به درخت می‌شود.» (رحیمی، ۱۳۹۴: ۳۲) او درباره‌ی آزادی چنین می‌گوید: «وجود در آن بر ماهیت مقدم است و آن را تحت تسلط خود دارد.» (سارتر، ۱۳۹۴: ۶۱۱)

یعنی ابتدا وجود دارد و سپس ماهیت و چیستی اش شکل می‌گیرد. از این جاست که می‌گوید: «انسان، ساخته خویش است و سرنوشت خود را خود رقم می‌زند. ماهیت انسان، حاصل انتخاب‌های گوناگون اوست که ناشی از آزادی است و مسئله‌ی آزادی بنیادی‌ترین مفهومی است که پیش‌روی هستی-برای-خود قرار دارد. ما باید درک کنیم که وجود- برای- خود آزاد است؛ اما این بدان معنا نیست که (صرف آزادی بودن) تمام مسئله است. بلکه اگر می‌خواهد به معنای بنیادین آزاد باشد، آزادی تسلط بر وجود داشتن و آگزیستانس خواهد بود... در حقیقت، ما آزاد هستیم برای انتخاب کردن، نه این‌که انتخاب بکنیم که آزاد باشیم. در واقع، ما آزاد هستیم که انتخابی کرده باشیم... و این رویدادگی، آزادی است.» (Sartre, 1969: 593) در نتیجه روشن است که اعتقاد اصلی او این است که انسان کاملاً مختار است و آنچه انجام می‌دهد حاصل انتخاب‌های آزادانه خودش است و آنچه او می‌شود کاملاً به خود او بستگی دارد.

«بنابراین به عقیده‌ی سارتر اختیار به ساختار لئفسه تعلق دارد. به این معنی، انسان "محکوم است" که آزاد باشد. ما نمی‌توانیم آزاد بودن یا آزاد نبودن را انتخاب کنیم: ما صرفاً از آن‌رو که خود، آگاهی هستیم آزادیم.» (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۴۲۵) انسان در هر لحظه ناگزیر است که با گزینش از مجموع بدیل‌های پیش‌رویش به سوی آینده پیش‌برود. «گزینش طرح‌ها و گزینه‌ها در زندگی هر روزه (خواه گزینش‌های مهم و خواه گزینش‌های کم‌اهمیت) کنش آزادانه‌ی انسان است. انسان راهی جز این گزینش‌ها ندارد و "محکوم به آزادی" است.» (احمدی، ۱۳۹۰: ۲۲۵) «این بدان معناست که نمی‌توان برای آزادی‌ام حد و مرزی به جز خود آزادی قائل شد، یا به طریق اولی، آزاد نیستیم که از آزاد بودن بازایستیم.» (سارتر، ۱۳۹۴: ۶۱۳-۶۱۴) از این‌رو انسان کاملاً آزاد است و آزادی او مطلق و همیشگی است و در هر انسانی پایان‌ناپذیر است. سارتر می‌گوید «شرایط انسان نمی‌تواند آزادی او را افزایش دهد و یا محدود کند.» (Anderson, 1993: 45) او در ادامه می‌افزاید که وضع اقتصادی انسان، کار او، ویژگی‌های شخصی او، محدودیت‌هایی را برای او ایجاد می‌کنند، با این وجود انسان می‌تواند از آنها پیشی بگیرد. پس او خارج از محدودیت‌ها است. به نظر سارتر «انسان می‌تواند فرار کنند، خود را رها کند و از ذهن و تصورات و کالبد خود کناره‌گیری کند.» (Ibid: 46)

بنابراین می‌توان گفت که سارتر آزادی کلی و نامحدود را مد نظر دارد. آن نوع از آزادی مطلق که از هر شرایطی می‌گریزد، فراتر می‌رود.

تأکید فراوان سارتر بر آزادی مطلق انسان به هیچ‌وجه این نکته را نفی نمی‌کند که ما دائم در نوعی وضعیت "واقع‌بودگی" هستیم. بلکه برعکس، او با تأیید کامل این مولفه‌ها معتقد است که تنها با وجود "وضعیت"<sup>۲۱</sup> است که انسان می‌تواند همواره گزینش کند و دست به انتخاب بزند. به دیگر سخن، عمل آزادانه‌ی انسان جز در وضعیت و واقع‌بودگی امکان‌پذیر نمی‌باشد. «آزادی وجود ندارد جز در موقعیت» (سارتر، ۱۳۹۶: ۱۷) «بشر ماهیت خود را در وضعیت و به توسط وضعیت انتخاب می‌کند.» (همان) از این‌رو آشکار است که اگر هیچ وضعیتی برای انسان موجود نباشد، آزادی و به تبع آن هر نوع گزینشی منتفی می‌شود. آزادی که سارتر از آن می‌گوید از آزادی انتزاعی نیست، بلکه آزادی واقعی (آزادی انضمامی) در دگرگون کردن وضع موجود است. سارتر آزادی انتزاعی را قبول ندارد چرا که «آزادی انتزاعی همان نوعی از آزادی است، که تحت یک سری از اصول به انسان داده می‌شود. انسان باید آزادی را فقط تحت همان شرایط تجربه کند. در حالی که در آزادی انضمامی اصول از پیش تعیین شده‌ای وجود ندارد، بلکه این انسان است که با آزادی اصول خود را وضع و تعیین می‌کند.» (Braddock, 2006: 118) وضعیت اقتصادی من، وضعیت فرهنگی من، وضعیت سیاسی کشورم و... به تمامی ایجاد‌کننده آزادی انضمامی من برای انتخاب آگاهانه هستند. با این وضعیت و بر اساس ادعای سارتر مبنی بر آزادی مطلق و وجود وضعیت و واقع‌بودگی ما، می‌توان گفت که «هیچ چیزی از بیرون و درون نمی‌تواند مرا به عملی خاص وادار کند. من خودم را به معنای واقعی کلمه از هیچ می‌آفرینم. همین خصوصیت آزاد بودن به انسان اجازه می‌دهد که از خود فراتر رود و همه چیز را با خود و مقاصد خود مرتبط سازد.» (ماتیوز، ۱۳۷۸: ۹۴-۹۶) آزادی انسان درست به همین معنا است. او هم چون یک شیء منفعل و بی‌کنش نیست و دائماً در جریان شدن قرار دارد، جریان که هیچ پایانی برای آن وجود ندارد. چرا که اگر کنش<sup>۲۲</sup> آدمی به پایان می‌رسید، به آرامش رسیده و طرحی برای آینده نمی‌ریخت. سارتر

می‌گوید: «انسان اگرزیستانسیالیست هر لحظه به رنگی در می‌آید.» و باید لحظه به لحظه وضع خود، و عقیده خود را تغییر دهد. «مجبورم همیشه درصدد گرفتن تصمیم‌های تازه باشم» یا «ما همیشه در معرض نابودی انتخاب کنونی خود هستیم، در نتیجه می‌خواهیم چیزی بشویم جز آن‌چه هستیم.» بنابراین بسیار طبیعی است که به چنین نتیجه‌ای برسیم «انتخاب ما اگر مطلق است، ناپایدار هم هست.» (رحیمی، ۱۳۹۴: ۳۳) اما چون انسان همیشه به جایی و در وضعیتی پرتاب می‌شود که از آن خبری ندارد، باید خود به درون آن راه یابد و به تنهایی آن را بسازد و این دیدگاه خود به خود دخالت هر موجودی دیگر، چه انسانی و چه الهی، را در زندگی انسان نفی می‌کند و به گونه‌ای شگفت‌انگیز و دلهره‌آور بیان می‌دارد که تو "تنها" هستی و هیچ سازنده یا مددکاری بیرون از تو وجود ندارد که حال و آینده تو را شکل دهد. هر چیزی در پرتو تو معنا پیدا می‌کند و این تویی که هستی می‌بخشی.

از این رو به اعتقاد سارتر انسان آزاد است. آزادی برای سارتر همیشه با آگاهی همراه بوده است. یعنی اگر انسان آزاد نباشد آگاهی شکل نمی‌گیرد و این هر دو در مقابل عمل امکان‌پذیر است. «وقتی انسان با آزادی دست به عمل می‌زند آگاه می‌شود که امکان‌هایی پیش رو دارد و این امکان‌ها باید در جهان وجود داشته باشند.» (مانیوز، ۱۳۷۸: ۹۳-۹۴) بر این اساس است که جهان به صورت یک وجود نظام‌مند بر آگاهی پدیدار می‌شود. این بدان معناست که آگاهی در پدیدار ساختن نقش کلیدی ایفا می‌کند و بدون آن، ما می‌مانیم و امور مطلق (وجود فی‌نفسه) که تیره و نامتعین، و به تبع بی‌معنا هستند. «تمامی آگاهی، آگاهی از چیزی است در دنیا و بر بنیاد دنیا، و وضعیت جهان را چنان که به طور مشخص در نور طرحی آزادانه روشن می‌شود، تعریف می‌کند. مفهوم وضعیت در پیوندی نزدیک با مفهوم واقع‌بودگی قابل فهم است. انسان همیشه در وضعیت قرار دارد. همواره جهان را به شکلی می‌فهمد که با طرح‌های آزادانه‌اش و با هدف‌هایش مرتبط است.» (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۷۳) از این رو انسان‌ها دیگر چشمی مرده در جهان محسوس نیستند و می‌توانند به اشیاء و امور معنا دهند. «آن‌ها برای آینده طرحی دارند و باید با وجود واقع‌بودگی میان گزینه‌های مختلف انتخاب کنند و وضعیت



را به دلخواه خویش تغییر دهند.» (همان: ۱۸۸) از این‌رو سارتر مفهوم واقع‌بودگی را به آزادی انسان پیوند می‌زند.

### ۳- وجود لئفسه: آزادی و نسبت با اخلاق

سارتر در هستی‌شناسی خود، انسان را به عنوان یک وجود لئفسه ذاتاً فاقد ماهیت از پیش مشخص تصور می‌کند. به زعم او به خاطر همین ساختار به طور بنیادی نامعین انسان، انسان‌ها فاقد یک ماهیت سراسر است هستند. از این‌رو معیار مشخصی برای قضاوت کردن خصوصیات اخلاقی انسان‌ها وجود ندارد. موضع سارتر را می‌توان این‌گونه توضیح داد «انسان مختار است و این بدان معناست که آنچه او از خودش می‌سازد بستگی به خودش دارد و آنچه او از خودش می‌سازد مستلزم یک ایدئال عملی، یک طرح اصلی است که مختارانه برای خود انتخاب و مطرح کرده است. بنابر این مسئله این نیست که انسان برای انتخاب ارزش‌های خود تحت نوعی الزام اخلاقی پیشین باشد، چون به هر حال او خود چنین می‌کند. حتی اگر مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی<sup>۳۳</sup> را که از جامعه دریافت می‌کند، به تعبیری، مورد تایید قرار دهد، این تایید هم خود، فعلی اختیاری است. این ارزش‌ها صرفاً با عمل خود او ارزش‌هایش می‌شوند.» (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۴۳۳) لذا فلسفه او به انسان عینی و انضمامی می‌پردازد. چرا که ارزش‌ها هنگام انتخاب و عمل تعیین می‌شوند. از این‌رو سارتر "اخلاق انضمامی" را قبول دارد نه اخلاقی که تجریدی است. از منظر سارتر وجود لئفسه به طور پیوسته در حال تغییر است، بنابراین محتوای اخلاق نیز باید غیر تجریدی باشد. «بشر پیوسته در معرض پرسش است، پیوسته در معرض تعلیق، یعنی پیوسته در حال شدن است.» (سارتر، ۱۳۹۶: ۲۱) او خود را همواره عوض می‌کند و در کار طرح‌اندازی<sup>۲۴</sup> و گزینش است. به همان دلیلی که ماهیتی از پیش معین ندارد و خطاست که چنین ماهیتی را برای او به یاری دین، فلسفه یا هر امر دیگری تصور کنیم، انسان موجودی ناکامل، یا به قول هایدگر "پیوسته در راه" است. خودش هم در هر طرح‌اندازی و هر مرحله، متوجه می‌شود که ناکامل است (احمدی: ۱۳۹۰: ۲۷۷). از این‌رو از آنجایی که وجود لئفسه پیوسته در راه است در چهارچوب

قواعد قرار نمی‌گیرد، بنابراین نمی‌توان اصول و قواعد کلی و دائمی برای اخلاق وضع کرد لذا خود باید ارزش‌های اخلاقی‌اش<sup>۲۵</sup> را بیافریند.

سارتر در "هستی و نیستی" چنین می‌گوید: «من هستم که ارزش‌ها را برای بودنم پدید می‌آورم. من هستم که ماهیت خود را می‌سازم.» (Sartre, 1976: 131) عبارت دوم به عبارت نخست معنا می‌دهد. ارزش‌ها و ملاک‌ها ساخته و پرداخته‌ی گزینش‌های ما هستند. «آزادی من یگانه بنیاد ارزش‌هاست. هیچ چیز، به دقت هیچ چیز توجیه کار من در گزینش این یا آن گزینه‌ی خاص یا ارزش خاص نیست. من به عنوان هستنده‌ای که به وسیله‌ی او ارزش‌ها وجود دارند نیازی به توجیه شدن ندارم.» (Ibid: 130) سارتر در دفترهایی برای اخلاق نوشته که عبارت «ما محکوم به آزادی هستیم بنیان اخلاق از نظر اوست.» (Sartre, 1983: 394) به بیان دیگر او تصمیم‌های آزادانه را معیار ارزش‌های اخلاقی می‌داند.

سارتر معتقد است که اراده‌ی آزاد انسانی منشاء انتخاب و زیر بنای عمل انسانی او است. چنین انتخابی بدون توجه به اینکه درست یا نادرست خوانده شود بهترین انتخاب او خواهد بود. پس عملاً این انتخاب ماست که موجب درستی یا نادرستی عمل است. او می‌گوید «بشر، خود را می‌آفریند. جوهر خود را، خود بر می‌گزیند. بشر آن چیزی است که خود، از خویشتن می‌سازد. بشر طرحی است که پس از به وجود آمدن ساخته و پرداخته می‌شود. بشر مسئول است، مسئول کامل، مسئول خود، و همه‌ی مردمان» (رحیمی، ۱۳۹۴: ۶۰) زمانی که گفته می‌شود انسان در قبال خودش مسئول است، منظور این است که در قبال تمام انسان‌های دیگر نیز مسئولیت<sup>۲۶</sup> دارد. در واقع معنای درون‌گرایی<sup>۲۷</sup> این است که انسان در هر گزینشی که انجام می‌دهد باید تمام انسان‌ها را مد نظر قرار دهد. زیرا هر گزینشی که او انجام می‌دهد، گزینشی مرتبط با همه‌ی انسان‌ها است. سارتر معتقد هست که «بشر چاره‌ای جز انتخاب ندارد. انتخاب هر چیز انتخاب "ارزش" هم هست.» (همان) او این نکته را با مفهوم التزام و تعهد تلفیق می‌کند و می‌گوید «اخلاق ما بر اساس عمل و التزام (وظیفه<sup>۲۸</sup>) استوار است. آزادی اساس اخلاق است و هدف آن آزادی است، اما آزادی دیگران هم آزادی من است.» (همان: ۶۵) به بیان دیگر از منظر سارتر انسان‌ها متعهد هستند تا آزادی یکدیگر را به رسمیت بشناسند.

سارتر نگران است که تصور شود او در پی حمایت از هرج و مرج یا تشویق به انتخاب صرفاً خودسرانه‌ی ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی می‌باشد. استدلال او این است که انتخاب یکی از دو امر الف و ب به معنی اعلام ارزشمند بودن چیزی است که انتخاب کرده‌ایم (مثلاً اینکه الف از ب بهتر است) و اینکه «ممکن نیست چیزی برای ما خوب و خیر باشد، مگر آنکه برای همگان چنین باشد.» (Sartre, 1946: 5-25)، به این معنی که شخص با انتخاب یک ارزش، آن را برای همه انتخاب می‌کند. «اگر من تصویری از خود رسم کنم و انتخاب کنم که چنان باشم، در حقیقت تصویری ایدئال از انسان به معنی حقیقی کلمه رسم کرده‌ام. اگر آزادی خودم را می‌خواهم باید آزادی همه‌ی انسان‌های دیگر را بخواهم. به عبارت دیگر، قضاوت درباره‌ی یک ارزش، ذاتاً کلی است، البته نه به این معنی که افراد دیگر هم بالضروره با قضاوت من موافق باشند، بلکه به این معنی که تاکید بر یک ارزش به معنی تاکید بر آن به عنوان ارزشی برای همه است.» (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۴۳۵) بنابراین سارتر انتخاب مسئولانه و متعهدانه را تشویق می‌کند. زیرا «در انتخاب ارزش‌ها و تصمیم گرفتن برای هنجارهای اخلاقی، من مسئول خود و همه‌ام.» (Sartre, 1946: 27)

در فلسفه‌ی سارتر هر فردی ناگزیر از انتخاب است و با این انتخاب، خود را متعهد و متلزم می‌کند. از آنجایی که آزادی چنان با مسئولیت، تعهد<sup>۲۹</sup> و دلهره<sup>۳۰</sup> همراه است بیشتر مردم از آشنایی با آزادی خود، یا استفاده از آن سرپیچی می‌کنند. سارتر در هستی و نیستی نوشته بود «ما دلهره هستیم» (Sarter, 1976: 79)، و «دلهره من هستم» (Ibid: 69). و پیش از این نیز گفته بود که «ما گزینش هستیم» و هیچ گزینشی بدون مسئولیت و دلهره نیست. از این رو چون انسان‌ها می‌دانند که باید مسئولیت انتخاب‌های آزادانه‌ی خود را به عهده بگیرند، ترجیح می‌دهند به آغوش یک نیروی مقتدر و نظارت‌ناپذیر پناه ببرند، که هر اندازه هم به آن‌ها زور بگوید حداقل این مزیت را دارد که آن‌ها را از شر گزینش آزادانه برهاند. به اعتقاد سارتر «خدا مامن انسان برای فرار از آزادی بوده است. آرامشی که در پی ایمان به خدا حاصل می‌شود، نتیجه‌ی چشم پوشیدن از بی‌معنایی عالم، آزادی و نسبیّت ارزش‌هاست. و انسان برای

رهایی از رنجی که از برخورد با واقعات عالم به او دست می‌دهد این چنین خویشتن را فریب می‌دهد.» (مصلح، ۱۳۸۴: ۱۸۸) سارتر می‌گوید از آنجایی که خدایی وجود ندارد، پس هیچ معرفت مطلق و عینی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد.

نقش سارتر در اخلاق جسورانه و غیرسازشگرانه است. «اصل متعارف اساسی در تفکر سارتر، درباره‌ی اخلاق، این است که هیچ امر عینی و مطلق و مجرد وجود ندارد، هر آنچه هست انسان و آزادی انسان است. سارتر تاکید می‌کند که نوع معنایی که انسان به جهان می‌بخشد، انسانی، مادی و این دنیایی است، نه الهی.» (Anderson, 1993: 58) او با نشان دادن ابتکار در حوزه‌ی اخلاق می‌خواهد ویژگی‌های منحصر به فرد و اغلب وحشتناک زندگی اخلاقی ما را توصیف کند. او می‌خواهد پیشنهاد کند که «هیچ تلاشی برای توضیح نظام اخلاقی کلی و همگانی، نمی‌تواند ما را از زیر بار مسئولیت تصمیم و انتخاب شخصی خلاص کند. ما به عنوان عواملی اخلاقی آزاد، نمی‌توانیم لزوم انتخاب را نادیده بگیریم.» (Braddock, 2006: 99) نکته‌ی مهم در مورد هستی‌شناسی وجود لِنفسه سارتر این است که او در عین اعتقاد به آزادی برای انسان، هیچ‌گاه از انسان سلب مسئولیت نمی‌کند و همیشه و در همه حال انسان را مسئول تمام اعمال خود می‌داند و حتی اعتقاد دارد که هر انسان در برابر تمام انسان‌ها مسئولیت دارد. چرا که وقتی انسان با اختیار خود دست به انتخاب می‌زند در حقیقت برای تمام انسان‌ها انتخاب می‌کند و در این انتخاب و ایجاد ارزش در واقع انسان در حضور تمام افراد انسانی عمل می‌کند. و به هر نحوی که انسان خود را بسازد مثل این است که نوع انسانی را ساخته است.

بنابراین سارتر، تنها انسان را سرچشمه‌ی ارزش‌ها می‌داند. با توجه به تعریف سارتر از وجود لِنفسه، از دید او انتخاب‌های اخلاقی از طریق ارجاع به ملاک‌های از پیش موجود صورت نمی‌گیرد، و هیچ قاعده‌ای درباره‌ی نظام اخلاقی عام وجود ندارد که بتواند انتخاب بر سر دوره‌های اخلاقی را که انسان بالاجبار به هنگام تصمیم‌گیری برای اعمال خود به آن‌ها روبه‌رو می‌شود، برایش توضیح دهد. انسان‌ها موجوداتی ذاتاً آزاد هستند که تمام این انتخاب‌هایشان ضرورتاً اخلاقی خواهند بود. سارتر در کتاب اگزستانسیالیسم و اصالت بشر

می‌گوید: «از آنجا که آزادی انسان حقیقت دارد و هدف آزادی چیزی جز خود آزادی نیست، همین قدر که بشر دانست واضح ارزش‌های خود می‌باشد. دیگر نمی‌تواند جز یک چیز طلب کند و آن آزادی و اختیار<sup>۳۱</sup> است که اساس همه‌ی ارزش‌ها است.» (سارتر، ۱۳۹۱: ۷۰) بنابراین سارتر آزادی اراده<sup>۳۲</sup> را اساس ارزش‌های نو اخلاقی می‌داند.

سارتر معتقد است که زندگی پیش از شما دارای هیچ مفهومی نیست، این شما هستید که به عنوان یک موجود آگاه و آزاد به آن معنا و مفهوم می‌بخشید. به بیان دیگر این وظیفه انسان است که به زندگی معنا و مفهوم ببخشد و "ارزش" چیزی نیست جز معنایی که شما برای آن انتخاب می‌کنید. از منظر سارتر، انسان به عنوان یک موجود لِنفسه آگاهی است و همچنین بر اساس نظریه‌ی او، ذات آگاهی و آزادی مشترک است. یعنی اگر ما موجوداتی هستیم دارای آگاهی، پس مختار و آزاد نیز هستیم. «من در جهان هستم، خویشتن را می‌سازم چون خودآگاهم و این ساختنِ خویشتن آزادی من است.» (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۲۹) ما با انتخاب آگاهانه، زندگی خودمان را می‌سازیم و این انتخاب آگاهانه، نه فقط منحصر به آن چیزی هست که انجام می‌دهیم، بلکه آنچه را احساس می‌کنیم و یا می‌اندیشیم و نیز نحوه‌ی توصیف ما از چیزها را نیز شامل می‌شود. ما می‌توانیم تصمیم بگیریم که چه چیزهایی را زیبا و چه چیزهایی را زشت یا ترسناک ببینیم و از طریق همین تصمیم‌ها و انتخاب‌ها است که ارزش‌ها و متعاقب آن نگرش و راه و رسم زندگی ما ساخته می‌شود. پس به طور طبیعی هر کدام از ما انسان‌ها به ناچار با آزادی که فقط مخصوص خودمان است ارزش‌های خودمان و در پی آن ارزش‌های همگامی را می‌آفرینیم و از این طریق معنایی برای زندگی خود جعل کنیم.

#### ۴- نتیجه‌گیری

ملاحظات هستی‌شناسی در اندیشه سارتر و تامل او در باب جعل معنا و متعاقب آن زیست معنادار تاملی بنیادین است. تمایز میان هستی فی‌نفسه، هستی لِنفسه و هستی لغیره، مورد اهتمام او در بحث هستی‌شناسی است. از میان این سه مقومه، هستی‌شناسی وجود لِنفسه یا آگاهی

در اندیشه‌ی او ارتباط تنگاتنگی با مسئله‌ی جعل معنا دارد. ویژگی اساسی این وجود، انسان و مسئله‌ی در جهان بودن او است. به بیان دیگر او با استفاده از این وجود در پی مفهوم‌سازی از انسان بر می‌آید. او فردیت وجود لئفسه و آزادی مطلق او را محور مباحث هستی‌شناسی خود قرار می‌دهد تا از این طریق بتواند نظریه‌ی خود مبنی بر جعل معنا را محقق کند. وجود لئفسه به عنوان موجودی آگاه و آزاد می‌تواند ارزش‌های اخلاقی متناسب با وضعیت‌های دشوار پیش روی خود و جامعه و دورانش را بسازد. سارتر نظام اخلاقی جداگانه‌ای ندارد و علم اخلاق برای او بخشی از هستی‌شناسی است. پایه‌های مکتب اخلاقی او عبارتند از آگاهی، آزادی، انتخاب عمل و مسئولیت، که در بستر تبیین وجود لئفسه قابل درک و دریافت است. انسان به عنوان وجود لئفسه آگاهی است. انسان بدون آگاهی نمی‌تواند از آنچه آزادی می‌تواند به او اعطا کند، بهره‌برداری نماید. به دنبال آگاهی، تفکر، و متعاقب آن انتخاب عمل و گزینش اتفاق می‌افتد که در نهایت، این انتخاب‌ها به خلق ارزش‌های اخلاقی می‌انجامد. به اعتقاد سارتر آزادی فردی در ارتباط با آزادی جمعی است. لذا او آزادی را با مفهوم التزام و تعهد گره می‌زند. تعهد به این معنا که در انتخاب و ایجاد ارزش در حقیقت او برای تمام انسان‌ها انتخاب می‌کند. در مواجهه با همین وضعیت‌های عینی است که سارتر محتوای اخلاق را انضمامی می‌داند. او اخلاق انضمامی را تلاش برای ساختن خودمان و متعاقب آن دیگران با استفاده از آزادی و انتخاب و پذیرفتن شجاعانه مسئولیت هر آنچه که انجام می‌دهیم می‌داند. پس معنا برای او چیزی جز طرز تلقی انسان نسبت به امور واقع نیست. در شرایط واقعی و انضمامی این امکان برای انسان فراهم می‌شود که به اهداف انسانی و اخلاقی خود فکر می‌کند و با انتخاب خود تلاش کند ارزشی را بیافریند تا در پی آن معنایی برای زندگی جعل کند و خود را به تعالی برساند. از این رو سارتر آزادی انسان را با صراحت تمام منبع تمام ارزش‌ها و خالق انسان و زندگی اصیل می‌داند.

### واژه‌نامه

۱- اگزِیستانسیالیسم	۱۲- هستی‌شناسی	۲۳- هنجارهای اخلاقی
Existentialism	Ontology	Normative ethics
۲- اصول اخلاقی	۱۳- وجود فی‌نفسه	۲۴- طرح‌اندازی
Ethical principle	Being in itself	Projectness
۳- ارزش‌ها	۱۴- وجود لِنفسه	۲۵- ارزش‌های اخلاقی
values	Being for itself	Ethical values
۴- اخلاق عینی	۱۵- وجود لَغیره	۲۶- مسئولیت
Objectistic ethics	Being for other	Responsibility
۵- احکام اخلاقی	۱۶- واقع‌بودگی	۲۷- درون‌گرایی
Ethical precepts	Facticite	Subjectivism
۶- التزام	۱۷- واقعیت انسانی	۲۸- وظیفه
Commitment	Human reality	Task
۷- اخلاق تجربیدی	۱۸- آگاهی	۲۹- تعهد
Abstract ethics	Consciousness	Engagement
۸- فلسفه اخلاق	۱۹- ماهیت انسانی	۳۰- دلهره
Ethics	Human nature	Anxiety (Anguish)
۹- فرااخلاق	۲۰- ماهیت	۳۱- اختیار
Metaethics	Essence (Quiddity)	Freedom
۱۰- اخلاق انضمامی	۲۱- وضعیت situation	۳۲- آزادی اراده free
Concrete ethics	۲۲- کنش	will
۱۱- اخلاق عملی	Action	
Practical ethics		

### کتاب‌نامه

- ۱- احمدی، بابک (۱۳۹۰). سارتر که می‌نوشت، تهران: مرکز.
- ۲- رحیمی، مصطفی (۱۳۹۴). در جستجوی بشریتی بی‌نقاب، نوشته‌هایی از سارتر و در باب سارتر، تهران: انتشارات نیلوفر.
- ۳- سارتر، ژان‌پل (۱۳۹۱). اگزِیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه‌ی مصطفی رحیمی، تهران: انتشارات نیلوفر.

- ۴- سارتر، ژان پل (۱۳۹۴). هستی و نیستی، ترجمه‌ی مهستی بحرینی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- ۵- سارتر، ژان پل (۱۳۹۶). ادبیات چیست؟، ترجمه‌ی ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- ۶- ماتیوز، اریک (۱۳۷۸). فلسفه فرانسه در قرن بیستم، ترجمه‌ی محسن خلیلی، انتشارات ققنوس.
- ۷- مصلح، علی اصغر (۱۳۸۴). تقریری از فلسفه‌های اگزیستنس، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی.
- ۸- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۶). تاریخ فلسفه، جلد نهم، ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ و سید محمود یوسف‌ثانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۹- هولمز، رابرت ال (۱۳۸۵). مبانی فلسفه اخلاق، ترجمه‌ی مسعود علیا، تهران: انتشارات ققنوس.
- 10- Anderson, Thomas. C (1993). Sartre, s Two Ethics: From Authenticity to Integral Humanity, Chicago: Open Court Publishing Company.
- 11- Braddock, Glenn (2006). Sartre in Atheism, Freedom and Morality in the Humanism of Existentialism, In Existentialism Thinkers and Ethics, ed. Christine Daigle, Mc Gill, Queen, s University Press.
- 12- Sartre, Jean- Paul (1948). Existentialism and Humanism, London: Methuen.
- 13- Sartre, Jean- Paul (1969). Being and Nothingness, Trans by Hazel E. Barnes, Routledge.
- 14- Sartre, Jean- Paul (1983). Cahiers pour une moral, vol. 1, Paris: Gallimard.
- 15- Sartre, Jean- Paul (1976). Ietre et neant, Paris: Gallimard.
- 16- Stace, walter. T. (1999). There is meaning in absurdity, in Pojman, Louis P. Philosophy the Quest for Truth. United States of America: Wads Worth Publishing Company. An In Ternational Thomson Publisging Company